

## نظریه تدا اسکاچپول و انقلاب اسلامی ایران<sup>۱</sup> (قسمت اول)

عباس کشاورز شکری<sup>۲</sup>

**چکیده:** سؤال اصلی این مقاله آن است که آیا نظریه اسکاچپول توانایی تبیین انقلاب ایران را دارد. در پاسخ به این سؤال بخش اول این مقاله به طور تفصیلی به طرح نظریه اسکاچپول می‌پردازد و در بخش دوم توانایی تبیین‌گری نظریه اسکاچپول در مورد انقلاب ایران آزمون شده است. برای این کار از متغیرهای اصلی نظریه اسکاچپول استفاده شده است. این متغیرها عبارتند از: وجود ارزش مازاد، نوع نظام کشاورزی، بعد دیوان سالاری، میزان قدرت سیاسی طبقه زمیندار، میزان فشارهای بین‌المللی و توانایی انقلابی دهقانان ایرانی. همان‌گونه که خود اسکاچپول نیز اذعان داشته است نظریه وی بدون جرح و تعدیلهای لازم قابلیت تبیین انقلاب ایران را ندارد. در ادامه جرح و تعدیلهایی را که اسکاچپول در مقاله‌اش به آنها اشاره دارد، مطرح شده و در پایان آرا و نظریات اسکاچپول درباره انقلاب ایران نقد و بررسی شده است.

**کلیدواژه:** انقلاب، طبقه دهقان، طبقه زمیندار، نوسازی، دولت، بحران سیاسی، شورش دهقانی، ساختارهای اجتماعی، مازاد برای نوسازی، نظام کشاورزی، فشارهای بین‌المللی.

---

۱. مقاله حاضر در دو قسمت تنظیم شده است که قسمت دوم آن در شماره بعدی به چاپ خواهد رسید.

۲. عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

طرح نظریه اسکاچپول در باب انقلابها مقارن با وقوع انقلاب در ایران و نیکاراگوئه بود. به همین مناسبت این نظریه زمینه‌ای را فراهم کرد تا جامعه‌شناسان و دانشمندان علم سیاست در باب انقلابها به بحث و بررسی بپردازند. اهمیت نظریه اسکاچپول آن است که بحث درباره دولت را به کانون بحث در باب انقلاب مبدل ساخت. نظر اسکاچپول (به تبعیت از نومارکسیستها) آن است که دولت می‌تواند از طبقات اجتماعی به طور مستقل عمل نماید یعنی اینکه در مقاطع خاص تاریخی می‌تواند بنابر مصالح شخصی خود عمل کند و نفع طبقات مسلط را در نظر نگیرد و حتی با آنها درگیر شود. در رهیافتهای ساختارگرایانه تا قبل از تجدیدنظرهای نومارکسیستی به دولت تنها به عنوان ابزار دست طبقه حاکم نگاه می‌شد.

در این مقاله سعی خواهیم کرد، نظریه انقلاب اسکاچپول را در باب انقلاب ایران به کار بندیم. سؤال اصلی این مقاله آن است که آیا نظریه اسکاچپول توانایی تبیین انقلاب ایران را دارد؟ بعد از فراهم آوردن پاسخی مناسب، سعی خواهیم کرد به این سؤال پاسخ دهیم که اگر نظریه اسکاچپول نمی‌تواند انقلاب ایران را تبیین نماید، آیا می‌توان با جرح و تعدیل نظریه توان تبیین‌گری آن را بالا برد؟ و اگر پاسخ به این سؤال مثبت است سؤال بعدی آن است که جرح و تعدیلهای ضروری، چه جرح و تعدیلهایی خواهند بود؟

## روش اسکاچپول

در مطالعه انقلابها تاکنون از سه شیوه پژوهشی استفاده شده است که گرچه ممکن است نقاط اشتراکی با هم داشته باشند، ولی می‌توان آنها را به نحو روشنی از یکدیگر متمایز ساخت. اولین شیوه که بهترین کارهای پژوهشی در مورد آن انجام شده و آشناترین است، به معنای دقیق کلمه "تاریخی" است. در این شیوه به بررسی یک انقلاب خاص مانند انقلاب فرانسه یا انگلیس و یا ایران می‌پردازند و سعی می‌کنند حوادث و رویدادها را به نحو دقیق توصیف نمایند. مورخانی که از این شیوه استفاده کرده‌اند به یافته‌های فراوانی نیز دست یافته‌اند به طوری که می‌توان ادعا کرد تقریباً هر آنچه راجع به انقلابها می‌دانیم حاصل پژوهشهای

تفصیلی آنهاست. دومین شیوه پژوهشی، پژوهش مقایسه‌ای است. روش این نوع پژوهش آن است که با انقلاب به مثابه یک مقوله برخورد می‌کند و از این مقوله، دو نمونه یا بیشتر گزینش کرده و روابط ضروری بین آنها را بررسی می‌نماید. مورخان و دانشمندان علوم اجتماعی در این حوزه، به مانند حوزه تاریخ تطبیقی به طور عام کارهایی را انجام داده‌اند که البته تا به حال چندان زیاد نبوده است. بالاخره، سومین نوع پژوهش، پژوهش نظری است. منظور از این نوع پژوهش، پرداختن نظریه‌ای درباره انقلاب است که قادر به تبیین علل، فرآیندها و پیامدها باشد. تا به حال فرضیه‌های گوناگونی در چهارچوب علوم اجتماعی ارائه شده است، اما علی‌رغم تبیین‌کنندگی برخی از آنها، هیچ کدام به مثابه یک نظریه عام انقلاب نبوده‌اند. البته نسبت به ارائه نظریه عام انقلاب نیز مخالفت، سردرگمی و شبهه وجود دارد. حتی در مورد سؤالهای ابتدایی مانند تعریف انقلاب، اصطلاح شناسی و محدوده حوزه انقلاب توافقی وجود ندارد [Zagorin 2000 vol II: 240].

تدا اسکاچپول از شیوه مقایسه تاریخی در کتابش با نام **دولتها و انقلابهای اجتماعی** بهره جسته است. اولاً، اثر او در زمره آثار جامعه‌شناسی تاریخی قرار می‌گیرد، چرا که وی به بررسی تاریخی تحولات کشورهای فرانسه، چین، روسیه، آلمان و انگلستان از دیدگاه جامعه‌شناختی پرداخته است. ثانیاً، وی از روش مقایسه‌ای استفاده کرده است. روش مقایسه‌ای رویکردی به تحلیل علی است و در آن نمونه‌هایی که خصیلت‌های مشابه و مشترک بسیار دارند و از جهات مهمی هم با یکدیگر متفاوت هستند، بررسی مقایسه‌ای می‌شوند. در چنین روشی معمولاً سؤال آن است که با وجود شرایط ظاهراً مشابه، چرا پیامدها متفاوتند. این همان روش جان استوارت میل درباره تفاوتها و شباهتها است. اسکاچپول در تحلیل خود مقاطع تاریخی را در حیات کشورها، به عنوان واحدهای اصلی مقایسه در نظر گرفته است. وی از روش جان استوارت میل جهت مقایسه جوامعی (فرانسه، چین و روسیه) که اساساً شبیه به یکدیگرند و تنها در چند زمینه تفاوت دارند، استفاده می‌کند. به نظر او شباهتهای سه جامعه فوق قبل از وقوع انقلابهای اجتماعی در آنها به این شرح می‌باشند:

- هر سه جامعه معرف نوعی جامعه کشاورزی بودند که او آنها را رژیم دیوان‌سالاری

کشاورزی می‌نامد. در یک بوروکراسی کشاورزی کنترل اجتماعی بر پایه تقسیم کار و هماهنگی فعالیتها میان یک دولت نیمه بوروکراتیک یا بوروکراتیک و یک طبقه بالای زمیندار صورت می‌گیرد.

- موقعیت ساختاری هر سه جامعه از لحاظ نوع فشار خارجی یکسان است. هر سه تحت فشار دائم از سوی جوامع توسعه یافته‌تر بودند.

- الگوهای فروپاشی رژیمهای قدیم مشابه و همراه با بحران سیاسی و شورش دهقانی و بسیج توده‌ها بود.

به این ترتیب اسکاچپول پس از ذکر شباهتها سعی در یافتن تفاوتهای این جوامع می‌کند. تحلیل اسکاچپول، نمونه‌ای موفق از کاربرد روش مقایسه‌ای است، چرا که بنابر تحلیل وی، ناآرامی اجتماعی علت قریب انقلابها نیست. اگر چنین بود آنگاه می‌باید در تمام جوامع کشاورزی انقلاب رخ دهد، زیرا ناآرامی اجتماعی در همه این جوامع وجود دارد. لذا باید به دنبال عاملی دیگر رفت که در جوامع انقلاب کرده موجود باشد و در دیگر جوامع موجود نباشد. اسکاچپول می‌گوید این عامل، توان دولت برای حفظ خویش در برابر مخالفت مردمی است. باید توجه داشت که استدلال اسکاچپول تأثیر تنشهای اجتماعی در وقوع انقلابها را نفی نمی‌کند، فقط کافی بودن آن را نفی می‌کند. بدین ترتیب تنش اجتماعی شرط لازم و نه کافی برای وقوع انقلاب است، ضعف دولت شرط کافی را فراهم می‌آورد [لیتل ۱۳۷۳: ۴۶].

اسکاچپول به مانند دیگر کسانی که از نظریه مقایسه تاریخی استفاده می‌کنند، به علل انقلابات پرداخته است. نظریه پردازان تاریخ طبیعی انقلابات همچون کرین بریتن نیز انقلابهای اجتماعی را از منظر تاریخی و مقایسه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند، اما نحوه برخورد آنها با مسائل اجتماعی به گونه‌ای دیگر است. نظریه پردازان تاریخ طبیعی ممکن است فرضیه‌های نظری در باب انقلابها مطرح سازند، اما غالباً فرضیه‌های خود را در قالب استعاره بیان می‌کنند و اصولاً دغدغه اصلی آنان علل انقلابات نیست، بلکه مسائلی همچون، ترتیب وقوع حوادثی که منجر به پیروزی انقلاب می‌شود، در کانون تحلیل آنها قرار دارد.

نکته دیگر آن است که روش اسکاچپول استقرایی است. همان‌طور که می‌دانیم تحلیل

مقایسه‌ای هم می‌تواند قیاسی باشد و هم استقرایی. اگر با فرضیه‌هایی که از یک نظریه اتخاذ شده‌اند به شکل قیاسی برخورد نماییم، تحلیل‌های مقایسه‌ای به ما اجازه می‌دهند که فرضیه‌های موجود را آزمون نماییم. گاه نیز از دل تحلیل مقایسه‌ای، فرضیه‌ها و نظریه‌های جدیدی بیرون می‌آید که به نظر می‌رسد کار اسکاچپول در زمره این‌گونه تحلیل‌ها قرار می‌گیرد [مارش، استوکر ۱۳۷۸: ۲۸۵ - ۲۸۶].

بعلاوه اسکاچپول ساختارگراست. همین خصیصه است که تحلیل وی را به لحاظ روشی در زمره آثار علی - ساختاری قرار می‌دهد. وی می‌گوید:

*دولت تنها، عرصهٔ منازعات اجتماعی و اقتصادی نیست، بلکه مجموعه‌ای از سازمانهای اجرایی، نظامی و برنامه‌ریز است که زیر نظر قوهٔ اجرایی عمل می‌کنند و هدایت می‌شوند. دولت‌ها منابع خود را از جامعه می‌گیرند و آنها را در راه ایجاد و حمایت از قوای قهر و اجبار و اجرا به کار می‌برند [Skocpol 1979: 29].*

اسکاچپول با این بیان دولت را ساختاری می‌داند که در آن مجموعه‌ای از نهادهایی که دارای عمر نسبتاً طولانی هستند، وجود دارد. این ساختار ویژه به همراه ساختار سیاسی جوامع زراعی در ایجاد اعتراضات شورش آمیز، نقش علی دارند.

نکتهٔ دیگر آنکه اسکاچپول به مانند مور تنها به علل انقلابات نمی‌پردازد بلکه وی در بخش دوم کتاب خویش پیامدهای انقلابهای اجتماعی را در فرانسه، روسیه و چین نیز مطرح می‌سازد. یکی از سؤالهای مورد نظر اسکاچپول در این زمینه آن است که چرا اگر علل انقلابها شبیه هستند، پیامدهایشان متفاوت است. در اینجا است که اهمیت کار اسکاچپول مشخص می‌شود. استدلال او براساس شرایطی است که پس از براندازی انقلابی حاضر است و این شرایط ضرورتاً قبلاً وجود نداشته‌اند. اسکاچپول سپس از طریق تحلیل مقایسه‌ای این سه انقلاب در دورهٔ پس از براندازی حکومت و با تأکیدات جدید در تحلیل شرایط پیش از انقلاب، توجه خود را معطوف به شرایط بین‌المللی - جنگهای خارجی و بازارهای جهانی - و دولت سازی پس از انقلاب می‌نماید [O'Kane vol I: xxvii].

در پایان بحث روش‌شناسی ذکر چند نکته درباره محدودیتهای روش مقایسه‌ای لازم به نظر می‌رسد. اول آنکه در اغلب موارد پیدا کردن وقایع تاریخی برای مقایسه بسیار سخت است. دوم، در روش مقایسه‌ای باید به انقلابها در هر کشور به صورت جداگانه نگریست و هر یک را به طور مستقل مطالعه کرد و سپس وقایع مشخصی را با هم مقایسه نمود. اما مشکل آن است که پدیده انقلاب در یک کشور به صورت یک واقعه تاریخی مستقل نیست و در ارتباط با ساختار بین‌المللی و تحولات سایر کشورها معنا پیدا می‌کند. به همین دلیل است که اسکاچپول نیز ناچار شده عامل ساختار بین‌المللی را به تحلیل خود اضافه نماید. سوم آنکه روش مقایسه‌ای تنها جایی کاربرد دارد که ابتدا به وسیله روشهای توصیفی، اطلاعات لازم در مورد پدیده مورد نظر به دقت گردآوری شده باشد [Skocpol 1979: 29].

## چهارچوب نظری

### جایگاه نظریه اسکاچپول در میان سایر نظریه‌ها

جک گلدستون نظریه اسکاچپول را متعلق به نسل سوم نظریه‌های انقلاب می‌داند. به نظر او نسل سوم نظریه‌ها، شامل نظریه‌های ساختاری است و فرق نظریه‌های نسل سوم با نظریه‌های نسل دوم آن است که نظریه‌های نسل دوم به پنج عامل توجه نمی‌کردند. اول، اهداف متغیر و ساختارهای دولت؛ دوم، فشارهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی بر سازمان داخلی اقتصادی و سیاسی جوامع؛ سوم، ساختار جوامع دهقانی؛ چهارم، انسجام یا ضعف نیروهای مسلح و پنجم، رفتار نخبگان. [Goldston 1980: 435] و این نکاتی است که در کانون تحلیل اسکاچپول قرار

---

۱. به نظر گلدستون نسل اول نظریه‌های انقلاب شامل نظریه‌های تاریخ طبیعی انقلابها می‌شود که مربوط به دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ است. اندیشمندان این نسل مانند بریتون، ادواردز و سوروکین به توصیف انقلابهای بزرگ می‌پرداختند و الگوهای عام انقلاب ارائه می‌دادند. نسل دوم نظریه‌ها سعی در تبیین انقلابها داشت و مربوط به دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و نیمه اول دهه ۱۹۷۰ بود. نظریه‌های روان‌شناختی و سیستمی در زمره نظریه‌های نسل دوم هستند اما در این نظریه‌ها، الگوهای اولیه مبهم هستند، متغیرهای اصلی به سهولت قابل مشاهده نیستند و



گرفته است.

استن تیلور در تقسیم‌بندی خود از نظریه‌های انقلاب، نظریه اسکاچپول را در میان نظریه‌های جامعه‌شناختی از انقلاب قرار می‌دهد. به نظر او در این گروه از نظریه‌ها، تأکید بر نظام‌های اجتماعی، نهادهای اجتماعی و قشربندی اجتماعی است [Taylor 1984].

### سؤال اصلی و فرضیه اسکاچپول

مسئله اصلی اسکاچپول تبیین علت وقوع انقلاب‌های اجتماعی و طرح این سؤالات است که چرا در برخی از جوامع انقلاب اجتماعی به ابزار اصلی ایجاد تحول تبدیل می‌شود؟ چرا در مورد اندکی انقلابها پیروز می‌شوند و در موارد بسیاری دچار شکست می‌گردند؟ چرا در فرانسه و روسیه و چین انقلاب پیروز شد؟

استدلال اصلی اسکاچپول چنین است:

(۱) اگر سازمانهای دولتی داخلی تحت فشار شدید کشورهای توسعه یافته خارجی قرار گیرند، فرو ریختنشان چه از حیث نظامی و چه از حیث اداری محتمل است.

(۲) فروپاشی سازمانهای دولت به همراه ساختارهای سیاسی - اجتماعی جوامع کشاورزی که موجب سهولت طغیان گسترده دهقانان بر ضد مالکان می‌شد، علت کافی حالت انقلابی - اجتماعی بود که فرانسه را در ۱۷۸۹، روسیه را در ۱۹۱۷ و چین را در ۱۹۱۱ فراگرفت

[Skocpol 1979: 154].

همان‌طور که می‌بینیم الگوی به کار گرفته شده از سوی اسکاچپول الگوی ساختاری - علی است که تغییرات به وجود آمده در ساختار سیاسی و اجتماعی کشورها را باعث پیدایی انقلابها می‌داند.

---

حوزه تبیین این نظریه‌ها وسیع است و شامل خشونت‌های جمعی می‌شود اما پیامدهای انقلابها را توضیح نمی‌دهند.

## انواع انقلابها از نظر اسکاچپول

اسکاچپول انواع انقلابها را از یکدیگر متمایز می‌سازد و برای هر یک تعریف خاصی ارائه می‌کند. وی شورشها را ناآرامیهایی می‌داند که توسط طبقات پایین اجتماع انجام می‌شود ولی به تحولات اجتماعی (و ساختاری) در جوامع منجر نمی‌شوند. در انقلابهای سیاسی حکومتها تغییر می‌کنند ولی ساختارهای اجتماعی همچنان بدون تغییر باقی می‌مانند. انقلابهای نوساز تغییرات بنیادی در ساختارهای اجتماعی ایجاد می‌کنند اما تحولات عمده سیاسی در پی ندارند.

*انقلابهای اجتماعی تغییراتی سریع و بنیادی در وضع جامعه و ساختار طبقاتی ایجاد می‌کنند. اینگونه انقلابها توسط طبقه پایین جامعه همراهی شده و به ثمر می‌رسند. انقلابهای اجتماعی با دیگر انواع مبارزات و فرآیندهای تحول آفرین تفاوت دارند، بویژه هنگامی که ترکیبی از این دو حالت صورت گیرد: تقارن تغییرات ساختار اجتماعی با شورشهای طبقاتی، و تقارن تغییرات سیاسی و اجتماعی*

[Skocpol 1979: 4].

این دگرگونیهای ساختاری هم باید اجتماعی باشند و هم سیاسی. یعنی هم ساختارهای اجتماعی و هم ساختارهای سیاسی باید تغییر نمایند. آنچه در انقلابهای اجتماعی بی‌نظیر است آن است که تحولات اساسی در ساختارهای اجتماعی و ساختارهای سیاسی با هم ترکیب می‌شود و تأثیر متقابل بر هم می‌گذارند. وقوع این تحولات ساختاری همزمان است با شورشهای دهقانی (طبقات پایین) در اثر منازعات طبقاتی. بنابراین دگرگونی باید متکی بر قیام مردمی باشد و انقلاب اجتماعی چیزی فراتر از یک تغییر طراحی شده از بالاست که ممکن است توسط یک رهبر تحقق یابد. به نظر اسکاچپول انقلابها ساخته نمی‌شوند بلکه می‌آیند، پس نقش عنصر آگاهانه در آنها بسیار کم است.



## نمونه‌های مورد مطالعه اسکاچپول

همان‌طور که قبلاً گفتیم اسکاچپول سه نمونه فرانسه، روسیه و چین را به عنوان نمونه‌هایی که در آنها انقلابهای اجتماعی رخ داده، برای مطالعه خود انتخاب کرده است. حال سؤال آن است که او چرا این سه جامعه را انتخاب نموده است.

اسکاچپول خود می‌گوید دلایل مهم زیادی برای انتخاب این سه نمونه وجود دارد. الف. در این سه کشور از نظر تاریخی تحولات عمیق اجتماعی رخ نداده و ساختارهای طبقاتی این کشورها تحت تأثیر استعمار قرار نداشت.

ب. انقلاب در زمانی نسبتاً طولانی شکل گرفت که این امر مطالعه را آسان می‌کند.

ج. این کشورها قبل از وقوع انقلاب دارای ویژگیهای مشترکی بودند. از جمله عدم توانایی دولت در اداره کشور، شورشهای دهقانی گسترده و اتحاد رهبران گروههای سیاسی مختلف برای پدید آوردن نظامهای انقلابی [اسکاچپول ۱۳۷۶: ۵۹ - ۶۱].

اسکاچپول به منظور اینکه دلایل را از جهت عکس هم ارزیابی می‌کند - یعنی آنکه ثابت کند متغیرهای مشخص شده برای موارد مذکور، متمایز کننده این موارد از موارد دیگر نیز هستند - به مطالعه مواردی که طی آنها نوسازی بدون وقوع انقلابهای اجتماعی صورت گرفته بود، پرداخت. این نمونه‌ها عبارت بودند از: روسیه در سال ۱۹۰۵، احیای میجی در ژاپن، پروس، آلمان در نیمه اول قرن نوزدهم و جنگ داخلی انگلیس.

## طرح نظریه اسکاچپول

به نظر اسکاچپول مصادف شدن بحرانهای سیاسی و شورشهای طبقات پایین نشانگر انقلابهای اجتماعی است. اسکاچپول پنج دسته از متغیرهایی را که می‌توانستند توضیح‌دهنده این تقارن باشد را بررسی می‌کند.

(۱) ماهیت تولید در نظامهای کشاورزی: آیا نظام مورد مطالعه ماقبل سرمایه‌داری است یا در حال تبدیل شدن به سرمایه‌داری کشاورزی است؟

(۲) وجود مازاد جهت تأمین هزینه نوسازی: آیا نظام تولید به صورتی سازمان یافته بود که

بتواند مازاد سود حاصله را صرف نوسازی نماید؟

۳) ماهیت حکومت و روابط آن با طبقات مرفه صاحب زمین در اجتماع.

الف. آیا دولت مورد نظر یک دولت نیمه بوروکراتیک و یا بوروکراتیک است؟

ب. آیا این دولت از لحاظ سیاسی تحت کنترل و نفوذ مالکین مقتدر قرار داشت؟

۴) فشارهای نظامی / رقابتی بین‌المللی: کشورهای مورد نظر تا چه حدی در معرض فشارهای شدید و یا خفیف از سوی کشورهای سرمایه‌داری که درصدد گسترش بازار خود بودند، قرار داشتند؟

۵) توان انقلابی دهقانان. این پتانسیل بستگی دارد به اینکه:

- آیا کشاورزان روی زمین‌های بزرگ کار می‌کنند و تحت استثمار ملاکین هستند؟ در این صورت با کاهش توان انقلابی دهقانان مواجه خواهیم بود.

- آیا کشاورزی از نوع خرده مالکی است که هر کس روی زمین خود کار می‌کند؟ در این صورت با افزایش توان انقلابی دهقانان مواجه خواهیم بود.

- آیا کنترل روی کشاورزان مستقیماً توسط ملاکین در محل اعمال می‌شود؟ در این صورت با کاهش توان انقلابی مواجهیم.

- آیا کنترل توسط نوعی بوروکراسی و از راه دور اعمال می‌شود؟ در این صورت با افزایش توان انقلابی مواجهیم [Taylor 1984: 37].

اسکاچپول چهارچوب مارکس را در داخل نظام بین‌المللی و در مورد جوامع کشاورزی به کار برد ولی برخلاف این چهارچوب (مطابق تفاسیر ابزارگونه) به استقلال دولت از طبقات حاکم معتقد بود و از متغیرهای ساختاری - سیاسی (به جای ساختاری - اقتصادی مطابق الگوی مارکس) استفاده کرد. اسکاچپول پس از بررسی متغیرهای مورد نظر خود در جوامع مورد مطالعه به نتایج زیر رسید.

### انقلاب اجتماعی: نمونه فرانسه

فرانسه در هنگام وقوع انقلاب دارای ویژگیهای زیر بود:

- جامعه سنتی همراه با ساختار طبقاتی متشکل از یک طبقه حاکم و صاحب زمین که مازاد سود دهقانان را تصاحب می‌کرد و دارای نفوذ بر دولت بود.

- دولت نیمه بوروکراتیک مطلقه سلطنتی که دارای داعیه امپریالیستی بود.

- نظام کشاورزی سنتی و ماقبل سرمایه‌داری که قادر به سوددهی مازاد جهت تأمین هزینه جنگهای خارجی امپریالیستی و هزینه‌های نوسازی در داخل نبود و در نتیجه ورشکست شده بود.

- دولت برای انجام جاه‌طلبیهای خود و خارج شدن از بحران به دنبال درآمدهای جدید بود، لذا ناچار شد به امتیازات طبقات مرفه صاحب زمین دست‌اندازی نماید. این کار موجب از بین رفتن حمایت این طبقه از دولت و وقوع بحران سیاسی شد.

- بحران سیاسی مصادف با نارضایتی و شورش دهقانان فرانسوی شد. این دهقانان به علت عدم کنترل محلی روی آنان دارای توان انقلابی بالایی بودند. هنگامی که دولت کنترل خود را بر روی ارتش از دست داد، شورشها متمرثمر واقع شد و رژیم ساقط گشت [Taylor 1984: 38].

### **انقلاب اجتماعی: نمونه چین**

- طبقه اشراف صاحب منصبان حکومتی بودند و مازاد سود کشاورزان را جذب می‌کردند. همچنین در قرن نوزدهم جمعیت چین زیاد شد که این هم عامل دیگری در کاهش مازاد کشاورزی بود. نتیجه آنکه دولت بی‌پول شد و این هنگامی بود که دولت به پول احتیاج داشت.

- در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، دولت منچو تحت فشار توسعه‌طلبیهای سرمایه‌دارانه اروپاییان قرار داشت و مجبور بود برای تطبیق خود با ضروریات جامعه مدرن امروزی، ساختارها و نهادهای جامعه چین را تغییر دهد.

- نتیجه آن بود که دولت ناچار شد مخارج مورد لزوم خویش را از طبقه اشراف اخذ کند که این امر به درگیری میان دولت و اشراف منجر شد. بدین ترتیب بود که سلسله منچو به سال ۱۹۱۱ سقوط کرد.

در مورد چین شورش دهقانی بلافاصله پس از سقوط منچوها صورت نگرفت. پس از

سقوط دولت، کشور با یک دوره حکومت ملوک الطوائفی مواجه شد که به دنبال آن کوششهای بسیاری جهت متحد نمودن دوباره کشور صورت پذیرفت. عدم وقوع شورشهای دهقانی علی‌رغم پتانسیل بالای آنان بدین جهت بود که دهقانان تحت کنترل مستقیم و محلی مالکان بودند و فقط می‌توانستند در مقابل ظلمها و نابرابریها به صورت سازمان نیافته به غارت‌های دسته‌جمعی دست بزنند. تنها هنگامی که حزب کمونیست در سال ۱۹۴۰ دهقانان را سازمان داد، شورشهای گسترده و هدفمند به وقوع پیوست [Taylor 1984: 38-39].

### **انقلاب اجتماعی: نمونه روسیه**

- به مانند دو نمونه قبلی نظام کشاورزی، نظامی ماقبل سرمایه‌داری بود و توانایی سوددهی جهت تأمین مخارج نوسازی را نداشت.

- در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ فشارهای زیادی از سوی ساختار بین‌المللی (دولت‌های رو به رشد سرمایه‌داری اروپایی) به دولت وارد می‌آمد و به همین مناسبت دولت ناچار شد برای نوسازی کشور تلاش کند. ولی نوسازی احتیاج به پول داشت.

- طبقه ملاک و اشراف در مقابل دولت شدیداً بوروکراتیک بسیار ضعیف بود. به همین دلیل دولت مشکل مقابله با آنها را نداشت ولی برای تأمین مخارج نمی‌توانست روی آنها حساب کند.

- شورشهای دهقانی هنگامی حادث شدند که روند سریع صنعتی کردن از بالا آغاز شد. این فرآیند حمایت دهقانان را از دولت سلب نمود و آنان را ناراضی کرد چرا که از آنان انتظار می‌رفت مخارج نوسازی را تأمین نمایند. مالکان بر روی دهقانان کنترل مستقیم نداشتند و کنترل آنها از سوی بوروکراسی و از راه دور بود، همچنین فرآیند صنعتی شدن باعث انتقال بسیاری از دهقانان به شهر و به وجود آمدن گروه‌های ناراضی دیگری علاوه بر گروه‌های ناراضی شهری شد. دولت آماج تمام این مخالفتها و ناراضی‌تیا بود [Taylor 1984: 39].

زمانی که دولت بر روی دستگاه سرکوب کنترل داشت موفق به سرکوب شورشها شد (سال ۱۹۰۵). اما هنگامی که کنترل دولت بر دستگاه سرکوب از دست رفت، نتیجه پیروزی

شورش به سال ۱۹۱۷ بود [Taylor 1984: 39].

### انقلاب نوساز: نمونه‌های احیای میجی در ژاپن

- اسکاچپول همچنین نمونه‌های قبلی را با ژاپن زمان احیای میجی که در آن نوسازی بدون انقلاب اجتماعی صورت گرفته است، مقایسه می‌کند. احیای میجی (۱۸۶۸ - ۱۸۷۳) تغییری بنیادین در سازمان سیاسی جامعه بود که در آن حکومت‌های اشرافی منطقه‌ای به حکومت ملی مرکزی و مدرن تبدیل شدند. البته فشارهای بین‌المللی از سوی غرب سرمایه‌دار بود که موجب این روندهای اصلاحی در ژاپن شده بود. احیای میجی شرایط را برای نوسازی در آینده فراهم آورد.

- احیای میجی به این علت ممکن شد که طبقه‌ای زمیندار با قدرت سیاسی در مرکز وجود نداشت چرا که این طبقه از بوروکراسی دولتی مرکزی جدا بود. بوروکراسی دولتی دارای استقلال بود، طوری که حتی با از دست دادن حمایت اشراف، دولت فرو نمی‌پاشید، به مانند نمونه روسیه و برخلاف نمونه‌های فرانسه و چین.

- در ژاپن برخلاف روسیه مازادی حتی در زمان ماقبل سرمایه‌داری وجود داشت که پرداخت هزینه‌های نوسازی را بدون تحت فشار قرار دادن دهقانان و یا ورود سرمایه خارجی امکان پذیر می‌ساخت. بدین ترتیب نوسازی حکومت باعث نارضایتی گروه‌های کلیدی و شورش‌های دهقانی نشد و در کل کشور با بحران سیاسی مواجه نشد.

- فشارهای بین‌المللی نیز از مورد روسیه کمتر بود، چرا که روسیه برای تبدیل شدن به قدرت بزرگ سرمایه‌داری در توسعه یافته‌ترین مناطق جهان، با دیگر کشورها به رقابت می‌پرداخت در حالی که ژاپن دارای اهدافی محدودتر در منطقه‌ای کمتر توسعه یافته بود

[Taylor 1984: 39 - 40].

### انقلاب‌های اجتماعی نافرجام / نوساز: نمونه‌های آلمان ۱۸۴۸ / پروس ۱۸۰۷ - ۱۸۱۴

- در پروس بین سالهای ۱۴ - ۱۸۰۷ اصلاحات گوناگون انجام شده بود و در آلمان در سال

۱۸۴۸ انقلاب اجتماعی نافرجام رخ داد. اشتراک این دو نمونه با نمونه ژاپن در دارا بودن دولت مستقل از طبقات است که قادر به انجام نوسازی بدون از دست دادن حمایت جامعه بودند.

- در این دو نمونه برخلاف نمونه روسیه، نظام کشاورزی در حال گذار به شکل سرمایه‌داری آن بود و ملاکین و کشاورزان خود را با آن وفق داده بودند. همچنین مازاد سود حاصله کفایت فرآیند نوسازی را می‌کرد.

- در هیچ یک از دو نمونه آلمان و پروس، شورش دهقانی صورت نگرفت. توان انقلابی دهقانان در مناطق مختلف فرق می‌کرد. در مناطق غربی الب توان انقلابی نسبتاً قوی بود چون دهقانان در روستاهای خودمختار که از راه دور تحت کنترل بودند، زندگی می‌کردند. در مناطق شرقی الب توان انقلابی ضعیف بود، چون دهقانان در مزارع وسیع کشاورزی کار می‌کردند و تحت کنترل ملاکین بودند.

- در مراحل اولیه، نوسازی در پروس تحت فشارهای شدید بین‌المللی صورت گرفت، اما دولت به واسطه داشتن مازاد، طبقات ملاک و دهقانان را تحت فشار قرار نداد و در نتیجه دهقانان از حکومت ناراضی نشدند. در سال ۱۸۴۸، فشارهای نه چندان شدید بین‌المللی باعث ایجاد بحران سیاسی محدود شد اما این بحران، شورشهای گسترده دهقانی به همراه نداشت، چرا که شورش دهقانان غرب الب مهار شد. دلیل آنکه دولت توانست جلوی این شورشها را بگیرد آن بود که دهقانان شرق الب از غرب تبعیت نکردند و دولت توانست نیروهایش را در غرب متمرکز سازد و شورش دهقانان را به کنترل درآورد [Taylor 1984: 40-41].

### **انقلاب سیاسی: نمونه جنگ داخلی انگلیس**

- نمونه‌ای دیگر از انقلابها که منجر به تغییرات ساختارهای اجتماعی نشد، جنگ داخلی انگلستان است. در این زمان در انگلستان از دولت بوروکراتیک در سطحی گسترده خبری نبود و دولت در دست طبقه ملاک بود.

- انگیزه نوسازی نه از سوی دولت بلکه از سوی آن دسته از مالکینی بود که به کشاورزی

سرمایه‌داری و تجارت اشتغال داشتند. این طبقه که زیر فشارهای ملایم بین‌المللی قرار داشتند، قبل از جنگ داخلی به حاکمیت اقتصادی دست یافته بودند.

- نظام کشاورزی در حال گذار به سرمایه‌داری کشاورزی بود و سود کافی جهت تأمین مخارج نوسازی را تأمین می‌کرد. بدین ترتیب نوسازی بدون رنجیده خاطر ساختن دهقانان که البته تحت کنترل محلی بودند و در مزارع وسیع مشغول کشاورزی بودند و توان انقلابی آنها هم چندان بالا نبود، انجام شد.

- در انگلستان، تحولات اقتصادی و اجتماعی با نوسازی تا حد زیادی قبل از جنگ داخلی صورت گرفته بود. جنگ داخلی، در حقیقت انقلابی سیاسی بود که در آن ملاکین که به کشاورزی سرمایه‌داری اشتغال داشتند، علاوه بر حاکمیت اقتصادی از طریق پارلمان به حاکمیت سیاسی نیز دست یافتند [Taylor 1984: 41].

### یافته‌های اسکاچپول

استن تیلور یافته‌های اسکاچپول را طی جدولی خلاصه کرده است. (نگاه کنید به جدول شماره ۱). ما نیز یافته‌های اسکاچپول را به صورت زیر خلاصه می‌کنیم:

- ۱- انقلاب با سست شدن یا فروپاشی کامل ساختار حکومتی موجود آغاز می‌شود.
- ۲- فروپاشی حکومت نه به دلیل فعالیت‌های انقلابی درونی، بلکه به علت فشارهای ساختاری مختلف روی می‌دهد. به عبارت دیگر، فروپاشی حکومت تحت تأثیر رقابت‌های نظامی یا تهدیدهای نظامی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از سوی کشورهای پیشرفته‌تر به عمل می‌آید، صورت می‌گیرد. پس انقلاب در مورد حکومت‌های عقب مانده پیش می‌آید. جهان صنعتی و سرمایه‌داری انقلاب اجتماعی ندارند و انقلاب‌های اجتماعی پدیده‌ای قابل تحقق در کشورهای توسعه یافته و حتی در حال توسعه که از مرحله فئودالیسم و بوروکراسی زمینداری عبور کرده‌اند، نمی‌باشند. اسکاچپول بر شکست نظامی و توسعه طلبی‌های سرزمینی دول قویتر و بر فشارهای اقتصادی وارده در طی یک رقابت اقتصادی، در یک توسعه سرمایه‌داری جهانی نابرابر تأکید می‌کند. این فشارهای بین‌المللی، فرآیندهای سیاسی را باعث می‌شود.

جدول ۱: تحلیل اسکاچپول از انقلابها

نتیجه	دهقانان توان انقلابی دهقانان	بعد بین‌المللی فشارهای نظامی/وقایعی بین‌المللی	حکومت و طبقات اجتماعی		کشاورزی داخلی		مورد
			طبقه صاحب زمین دارای قدرت سیاسی	بعد دیوان سالاری	نوع نظام کشاورزی	وجود مازاد سود جهت تأمین مخارج نوسازی	
انقلاب اجتماعی نافرجام	کم	ملازم	بله	بله	درحال انتقال	بله	آلمان ۱۸۴۸
انقلاب نوساز	کم	قوی	بله	بله	درحال انتقال	بله	پروس ۱۸۰۶-۱۴
انقلاب سیاسی	کم	ملازم	بله	خیر	درحال انتقال	بله	جنگ داخلی انگلیس
انقلاب نوساز	کم	قوی	خیر	بله	مقابل سرمایه‌داری	بله	احیاء میچی در ژاپن ۱۸۶۸ - ۷۳
انقلاب اجتماعی	زیاد	متوسط	بله	بله	مقابل سرمایه‌داری	خیر	فرانسه
انقلاب اجتماعی	زیاد	قوی	بله	بله	مقابل سرمایه‌داری	خیر	چین
انقلاب اجتماعی	زیاد	بسیار قوی	خیر	بله	مقابل سرمایه‌داری	خیر	روسیه

[Taylor 1984: 42]



۳- سه عامل اساسی دیگر برای وقوع انقلابهای اجتماعی لازم است که هر سه مربوط به بوروکراسیهای زمینداری است.

۳-۱- در بوروکراسی زمینداری یک تقسیم کار میان یک دولت نیمه بوروکراتیک یا بوروکراتیک و یک طبقه اشراف زمینداری قوی وجود دارد.

۳-۲- بوروکراسی زمینداری دارای یک دستگاه حکومتی فاقد جایگاه بین‌المللی برای تحرک بیشتر است.

۳-۳- بوروکراسیهای کشاورزی با چالش نوسازی باید روبه‌رو باشند، یعنی با این چالش آنها یا باید صنعتی و تجاری شوند یا ساقط و به صورت حکومتی تابع ملتهای پیشرفته‌تر درآیند.

۴- از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که در حالات زیر انقلاب اجتماعی رخ نمی‌دهد:

۴-۱- اگر تنشهای بین‌المللی عادی باشد.

۴-۲- اگر طبقه اشراف زمیندار از لحاظ سیاسی ضعیف باشند.

۴-۳- اگر مناسبات کشاورزی برای تولید بالا مناسب باشند، یعنی مازاد کشاورزی برای تأمین مالی نوسازی فراهم باشد.

در حالت‌های فوق، حکومتها می‌توانند از بالا به اصلاحات دست بزنند و بر بحران غلبه کنند. مثلاً در پروس، در اوایل سال ۱۸۰۰ و ژاپن ۱۸۶۰، که مناسبات کشاورزی برای تولید بالا در این کشورها مناسب بود و مازاد لازم برای تأمین مالی نوسازی فراهم بود (مورد ۴-۳)، حکومتها دست به اصلاحات زدند و در این کشورها انقلاب نوساز رخ داد.

همچنین در آلمان سال ۱۸۴۸ که در آن انقلاب اجتماعی شکست خورد و انگلستان در زمان جنگ داخلی که در آن انقلاب سیاسی رخ داد، این دو کشور تحت فشارهای عادی بین‌المللی بودند. (مورد ۴-۱).

و در ژاپن دوران میجی که اشراف زمیندار از لحاظ سیاسی ضعیف بودند و انقلاب نوساز رخ داد. (مورد ۴-۲)

۵- در حالات زیر با انقلاب اجتماعی مواجه خواهیم بود:

- ۱-۵- بحران شدید باشد که توانایی حکومت برای اصلاح را سلب نماید (روسیه ۱۹۱۷).
- ۲-۵- اشراف زمیندار از لحاظ سیاسی قوی باشند و جلوی اصلاحات را بگیرند (چین ۱۹۱۱ و فرانسه ۱۷۸۹).
- ۳-۵- اگر مازاد کشاورزی برای تأمین مالی نوسازی را نداشته باشیم (چین ۱۹۱۱، فرانسه ۱۷۸۹ و روسیه ۱۹۱۷).
- در این موارد، حکومتها نمی‌توانند بحران را حل کنند و با انقلاب اجتماعی مواجه خواهیم بود.
- ۶- بحران سیاسی شرط لازم انقلاب است، اما شرط کافی آن نیست. انقلابهای اجتماعی از ترکیب بحران سیاسی و یک شورش دهقانی گسترده، علیه اشراف زمیندار حاصل می‌شوند. توان شورش دهقانی بستگی دارد به:
- ۱-۶- خودمختاری و استقلال و یکپارچگی دهقانان.
- ۲-۶- قدرت محلی طبقه اشراف.
- اگر جامعه دهقانی تا حدی مستقل از لحاظ سیاسی و اقتصادی باشد و اشراف زمیندار فاقد ابزار کنترل مستقیم اقتصادی و سیاسی برای مهار طبقه پایین باشند، آنگاه توان انقلابی دهقانان بالا خواهد بود.
- ۷- نخبگان حاشیه‌ای: رهبران، نخبگان و انقلابیون نقشی در ایجاد شرایط انقلابی ندارند. او معتقد است نخبگان تا مرحله تحقق شرایط انقلابی فاقد نقش بوده و جنبه حاشیه‌ای دارند، اما آنان دارای آمادگی قبلی هستند و در این مرحله وارد فرآیند انقلاب شده و رهبری را در دست می‌گیرند و سازمان حکومت جدید را شکل می‌دهند. اسکاچپول عوامل ایدئولوژی و فرهنگ را به عنوان عوامل حرکت دهنده توده‌ها رد کرده و می‌گوید که فرهنگ در اختیار صاحبان قدرت و انعطاف‌ناپذیر است. شرایط انقلابی هنگامی تحقق یافته است که تمامی عوامل ذکر شده در بالا با هم و به طور همزمان روی داده باشند. یعنی هنگامی که حکومت در اثر تنشهای بین‌المللی تضعیف شده و امکان اصلاح شدن از بین رفته است و اشراف زمیندار به لحاظ سیاسی قدرتمند و مانع انجام اصلاحات شوند و شورش دهقانی علیه این اشراف روی داده

باشد. در اینجا است که نخبگان سیاسی وارد می‌شوند و فعالیتهای اصلی انقلاب را با استحکام مجدد ساختار قدرت حکومت (شبه دولت) شکل می‌دهند. نتیجه کلی انقلاب تعیین دولتی قوی‌تر، دیوان‌سالارتر و بسیار تمرکزگراتر است. (نگاه کنید به جداول ۲، ۳، ۴)

### جدول شماره ۲: علل بروز انقلاب در فرانسه، روسیه و چین

#### الف. شرایط بحران سیاسی

نام کشور	سلطنت و طبقه با نفوذ	اقتصاد کشاورزی	فشارهای بین‌المللی
فرانسه	فئودالهای ثروتمند و شبه بوروکراتهای دستگاه سلطنت	رشد نسبتاً خوب ولی فاصله زیاد با اقتصاد سرمایه‌داری	- شکستهای پی‌درپی در جنگ - رقابتهای بی‌حساب با انگلستان
روسیه	- اشراف حکومتی بوروکرات - اشراف فئودال با قدرت سیاسی کمتر	- رشد بالا - توسعه کم بویژه در مناطق مرکزی	- شکست در جنگهای سالهای ۱۸۵۰ و ۱۹۰۵ - شکست در جنگ جهانی اول
چین	- زمینداران ثروتمند - شبه بوروکراتهای دستگاه سلطنت	توسعه نیافته و در شرایط قبل از رشد اقتصادی و کشاورزی	- شکستهای پی‌درپی در جنگ - دخالتهای امپریالیستها
پروس و آلمان	- بوروکراتهای حکومتی قدرتمند - اشراف زمین‌دار با قدرت سیاسی کم	حرکت به سوی کشاورزی سرمایه‌داری	- فشار شدید در سال ۱۸۰۶ - فشار متوسط در سال ۱۸۴۸
ژاپن	- بوروکراتهای حکومتی قدرتمند - فقدان اشراف و فئودال‌های قدرتمند	تولید نسبتاً خوب به روشهای سنتی	دخالتهای بسیار شدید نیروهای امپریالیستی
انگلستان	- فقدان بوروکراتهای قدرتمند - زمینداران ثروتمند و قدرتمند	حرکت به سوی کشاورزی سرمایه‌داری	فشارهای متوسط بین‌المللی

جدول شماره ۳

ب. شرایط شورش و قیام کشاورزان

نام کشور	بافت کشاورزی	سیاستهای محلی
فرانسه	روستاییان خرده مالک دارای ۴۰٪ - ۳۰٪ زمینها بودند و ۸۰٪ آنها بر روی زمینهای کوچک کار می کردند. مالکیت خصوصی کم و بیش شکل گرفته بود ولی جامعه روستایی علیه فئودالها و اشراف موضع گیری می کرد.	اکثر روستاها به صورت خودمختار اداره می شدند ولی نظارت کلی با حکومت مرکزی و سلطنت بود.
روسیه	روستاییان ۶۰٪ زمینها را مالک بودند و بقیه به صورت اجاره ای اداره می شده. جامعه روستایی به صورت مالکیت اشتراکی اداره می شده.	تشکیلات حکومتی مستقیماً زیر نظر و سلطه دستگاه حکومت تزاری بود.
چین	- روستاییان مالک ۵۰٪ از زمینهای کشاورزی بودند و بیشتر بر روی زمینهای کوچک کار می کردند. - پرداخت اجاره به طبقه اشراف فئودال - فقدان تشکیلات اجتماعی و روستایی	- اشراف زمیندار - نزول خواران - تحصیلکردگان و روشنفکران نوعاً با تشکیلات حکومتی و سلطنتی همکاری نزدیک داشتند.
پروس و آلمان	غرب الب (Elbe) مانند فرانسه و شرق الب توسط خرده مالکان و زمینداران بزرگ اداره می شده.	اکثر اشراف زمیندار از دست نشانندگان دولت و در واقع نمایندگان رسمی و سیاسی آن بودند.
انگلستان	اشراف زمیندار مالک بیش از ۷۰٪ زمینها بودند، فقدان تشکیلات اجتماعی روستایی و اجتماعات کشاورزی و روستایی با رهبری فئودالهای ثروتمند	اشراف زمیندار نمایندگان رسمی دولت و سلطنت بودند و کنترل شدید و قدرتمند مرکز بر روستاها و ولایات

## جدول شماره ۴

### ج. دگرگونی ساختار اجتماعی

نام کشور	نتیجه مسائل مطرح شده در جداول شماره ۲ و ۳
فرانسه	سالهای ۸۹ - ۱۷۸۷ سقوط قدرت مطلقه و آغاز شورش و قیام همگانی علیه اشراف و فئودالها
روسیه	- سالهای ۱۸۹۰ - ۱۸۶۰ اصلاحات ساختار حکومتی از بالا به پایین - سال ۱۹۰۵ شورش و انقلاب شکست خورده - سال ۱۹۱۷ انحلال حکومت و دولت، شورش و قیام همگانی علیه کلیه فئودالها و اشراف
چین	- سال ۱۹۱۱ سقوط حکومت مرکزی. آغاز بی‌نظمی و ناآرامی در بافت و ساختار کشاورزی، فقدان یک انقلاب روستای منظم علیه اشراف و فئودالها.
پروس و آلمان	سالهای ۱۴ - ۱۸۰۷ اصلاحات بوروکراتیک از بالا به پایین. سال ۱۸۴۸ شکست انقلاب اجتماعی و ابقای سلطنت
ژاپن	انقلاب سیاسی با محوریت حکومت مرکزی و اصلاحات ساختار حکومتی
انگلستان	انقلاب سیاسی باعث تقویت پارلمان و محدود کردن قدرت حکومت خودکامه سلطنت شده.

[اسکاچپول ۱۳۷۶: ۱۸۶]

### پیامدهای انقلاب اجتماعی از نظر اسکاچپول

اسکاچپول در بخش دوم کتاب خویش به بررسی پیامدهای انقلاب اجتماعی در سه کشور فرانسه، روسیه و چین می‌پردازد. نقطه تمرکز تحلیل اسکاچپول بر فرآیند دولت - سازی است، یعنی فرآیندی که طی آن دولت جدیدی متعاقب فاز اول انقلاب ساخته می‌شود. در تحلیل اسکاچپول، دولت سازی بخش مهمی از تحول انقلابی است. دولت سازی بر تحولات اجتماعی اثر تعیین کننده دارد. سه دسته متغیر تعیین کننده ماهیت روند شکل گیری دولت به نظر اسکاچپول عبارتند از:

۱- ماهیت بحرانهای انقلابی اجتماعی؛

۲- اثرات اجتماعی - اقتصادی بجای مانده از رژیم قبل؛

۳- شرایط بین‌المللی [Taylor 1984: 43].

در روند شکل‌گیری دولت در سه کشور فرانسه، روسیه و چین عناصر مشترک و متفاوتی وجود داشتند. عناصر مشترک تعیین‌کننده روند شکل‌گیری دولت عبارتند از: الف. بحرانهای انقلابی اجتماعی به تضعیف طبقات حاکم منجر شده‌اند و این همراه با شورشهای مداوم دهقانی مانع دستیابی به پارلمانهای از نوع انگلیسی تحت حاکمیت ملاکین مرفه شده است. ب. نظام کشاورزی باقیمانده از رژیم قبلی همراه با کشاورزانی ناراضی و در عین حال صاحب نفوذ، بدین معناست که هر رژیم جدید با ثباتی بالاجبار باید گروه مذکور را هم دربرگیرد. ج. ورود به میدان رقابتهای نظام اقتصادی بین‌المللی و جنگهای دفاعی یا امپریالیستی باعث ایجاد دولتهایی توانا برای پیروزی در رقابت شد [Taylor 1984: 44]. عناصر متفاوت تعیین‌کننده روند شکل‌گیری دولت به این شرح است.

### عوامل تعیین‌کننده شکل دولت در فرانسه

در فرانسه بحران انقلابی و شورشهای دهقانی، حقوق فئودالها را از میان برد، اما تقسیم اراضی به همان صورت باقی ماند. نتیجه آن شد که فرانسه به صورت کشوری عمدتاً کشاورزی بدون پایگاهی صنعتی که رژیمهای جدیدی براساس آن سرمایه‌گذاری کنند، باقی بماند. فرانسه پس از پشت سر نهادن مراحل اولیه انقلاب، جهت تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در عرصه بین‌المللی وارد رقابتهای نظامی شد.

روند شکل‌گیری دولت در مراحل اول شامل به دست آوردن پشتیبانی ارتش بود که توسط حزب ژاکوبنها صورت پذیرفت. این اقدام در تأمین پایگاهی در صنعت (به علت فقدان پرولتاریای شهری) و مابین کشاورزان (که منافعشان در گروهی وابستگی آنان به ژاکوبنها نبود، آنطور که دهقانان چین برای تقسیم مجدد زمینها به حزب کمونیست وابسته بودند) مؤثر واقع نشد.

نتیجه آنکه ژاکوبنها سقوط کردند و دوره استبداد ناپلئونی آغاز شد که همراه بود با

بازسازی ارتش که مطامع امپریالیستی داشت. به این ترتیب به وجود آوردن نظام اقتصادی سرمایه‌داری نیز بر عهده ارتش گذاشته شد. در فرانسه، تحولات سیاسی - اجتماعی قبل از تحولات اقتصادی صورت پذیرفته است، یعنی آنکه تحولات اقتصادی منتج از تحولات سیاسی بوده است (برخلاف آموزه‌های مارکس) [Taylor 1984: 44 - 45].

### عوامل تعیین کننده شکل دولت در روسیه

شورشهای دهقانی در روسیه باعث تحولات عظیمی شدند. دهقانان ملاکین را از صحنه خارج نموده و به تقسیم مجدد ثروت پرداخته و جهت حفظ منافع به دست آمده در روستاها سازمان یافتند. میراث بجای مانده از رژیم گذشته نظامی کشاورزی بود، البته صنعت در برخی از شهرها تا حدودی وجود داشت. روسیه هم از نظر نظامی و هم از نظر صنعتی مورد تهاجم غرب سرمایه‌دار قرار داشت.

در چنین شرایطی دولت روسیه شکل گرفت و فرآیند شکل‌گیری آن تا حدود زیادی متأثر از فعالیتهای حزب بلشویک بود. حزب بلشویک ریشه در پرولتاریای شهری داشت و از پشتیبانی کشاورزان بی‌بهره بود. این حزب به منظور مقابله با خطرات خارجی و داخلی، به صورت دستگاه سرکوبگر مخالفتها ظاهر شد. این حزب، به منظور تأمین مخارج نوسازی، مجبور شد کشاورزان را به کار جمعی وا دارد. نتیجه، ایجاد حکومتی تک حزبی، سرکوبگر، انحصارطلب و مبتنی بر سلسله مراتب بود که کنترل توسعه اقتصادی ملی را در دست داشت و در اعطای امتیازات به اعضای حزب و صاحب مقامات، تبعیض روا می‌داشت [Taylor 1984: 45].

### عوامل تعیین کننده شکل دولت در چین

بحران ناشی از انقلاب اجتماعی در چین باعث به وجود آمدن حکومتهای محلی نظامی و روی آوردن کشاورزان به غارتهای گروهی شد. میراث بجای مانده از رژیم قبل، نظام سنتی کشاورزی همراه با توسعه صنعتی در سطحی بسیار محدود بود. پس از جنگ جهانی دوم و

ایجاد جوّ خصومت‌آمیز بین امریکا و شوروی، چینی‌ها در مقابل حملهٔ خارجی احساس خطر می‌کردند.

در چنین شرایطی دولت انقلابی چین شکل گرفت. حزب کمونیست در بسیج شهری برای طغیان ناموفق بود، لذا کشاورزان را بسیج کرد و خواستار تقسیم مجدد اراضی شد. نتیجهٔ حاصله ایجاد دولت تک حزبی و غیرمتمرکز و دارای پایگاه توده‌ای دهقانی بود. دولت توسعهٔ صنعتی را تشویق نمود و در مورد توسعهٔ کشاورزی و روستایی و اصل توسعهٔ حقوق همهٔ افراد جامعه تأکید بسیار زیاد می‌کرد [Taylor 1984: 45 – 46].

### جمع‌بندی

از نظر اسکاچپول، برای تحلیل واقعیت انقلاب باید بر سه رابطهٔ اصلی تأکید کرد:

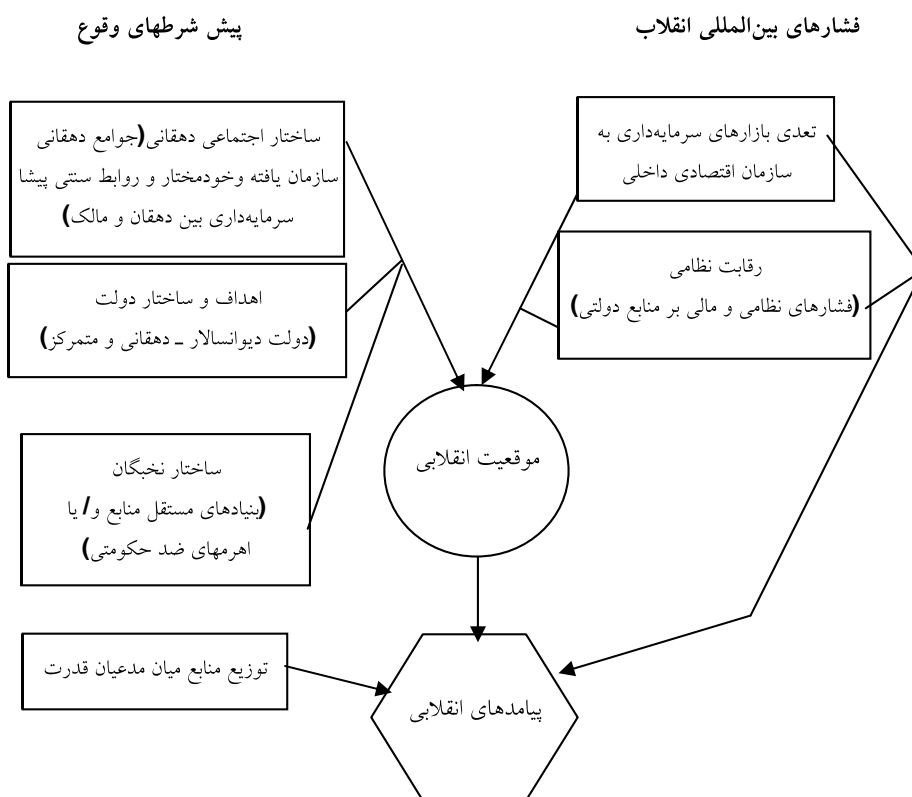
(۱) رابطهٔ دولت با طبقات، بخصوص طبقهٔ مسلط؛ (۲) رابطهٔ دولت با اقتصاد و نقش آن در اقتصاد؛ (۳) رابطهٔ دولت با دولتهای ذی‌نفوذ. در مطالعهٔ این روابط می‌توان اختلال و ناکارآمدی را در یک یا تمام ارکان این روابط دریافت و وقوع انقلاب را محقق دانست [فرهی ۱۳۷۷: ۴۸۲].

جک گلدستون طی نموداری این سه رابطه را نشان داده است. (نگاه کنید به نمودار شمارهٔ ۱) لذا برای مطالعهٔ انقلاب اسلامی نیز باید با اتخاذ این چهارچوب، به بررسی این روابط پرداخت.

در پایان ذکر این مطلب ضروری است که اسکاچپول خود نیز اذعان دارد که نتایج تحلیلش بسادگی قابل تعمیم به سایر انقلابها نیست، ولی به هر حال روش کلی وی را می‌توان به عنوان کلیدی برای فهم و درک انقلابهای اجتماعی مدرن جرح و تعدیل نمود. به عبارت دیگر، در تحلیل انقلابها، از این پس به این عناصر تأکید بیشتری باید کرد: دیدگاه ساختارگرایی، دیدگاه غیرارادی، تکیه بر شیوه‌های تولید و روابط طبقاتی، استفاده از اطلاعات در زمینه‌های بین‌المللی و تاریخ جهانی، متمرکز شدن روی سازمانهای دولتی در زمینهٔ واکنشهای متقابل ساختاری بین‌المللی و داخلی.



## نمودار شماره ۱: تحلیل اسکاچپول از انقلابها



[Goldstone 1980: 441]

## نقد نظریهٔ اسکاچپول

اسکاچپول در تحلیل خود به نتایج جدیدی رسید که ذکر آنها لازم است. (۱) اسکاچپول به جای اینکه به مشروعیت حکومتها توجه کند به تزلزل آنها فکر می‌کرد. اسکاچپول این نظر را رد می‌کند که حکومتها به دلیل مشروعیت خود تداوم می‌یابند. به نظر وی بسیاری از رژیمها اصلاً مشروعیت ندارند ولی به حکومت خود ادامه می‌دهند [فرهی ۱۳۷۷: ۴۷۴]. (۲) اسکاچپول معتقد است که انقلابها ساخته نمی‌شوند بلکه می‌آیند و اتفاق می‌افتند. به عبارت دیگر به نظر او، انقلابها براساس یک نقشه از پیش طراحی شده، ساخته نمی‌شوند بلکه محصول تلاقی تصادفی یکسری عوامل ساختاری است [فرهی ۱۳۷۷: ۴۷۵]. (۳) اسکاچپول به استقلال دولت از طبقات مسلط قائل است و به این ترتیب از تفاسیر ابزار انگارانه دور می‌شود. به نظر اسکاچپول دولت در مقاطع خاص تاریخی، می‌تواند منافع شخصی خود را داشته باشد. در انقلابها این اتفاق می‌افتد که دولت در مقطعی خاص رو در روی طبقه حاکم می‌ایستد و اگر بتواند به طبقه حاکمه شکل دهد و یا آن را از بین ببرد، انقلاب نمی‌شود. مانند ژاپن، که دولت آن قدر از طبقه مسلط استقلال داشت که تصمیم گرفت انقلاب از بالا صورت دهد [فرهی ۱۳۷۷: ۴۸۰ - ۴۸۱]. (۴) اسکاچپول، در تحلیل خود به اوضاع بین‌المللی می‌پردازد. او نظریه نظام جدید جهانی والرستین را می‌پذیرد و می‌گوید انقلابها در مراحل انتقالی رخ می‌دهند. مثلاً انتقال از وضعیت پیرامونی به شبه پیرامونی. منتها برخلاف والرستین، برای عوامل سیاسی استقلال بیشتری قائل است. همچنین او در تحلیل خود عامل برهه تاریخی جهانی را وارد می‌کند. به نظر اسکاچپول انقلابها زمانی رخ می‌دهند که پیش از آن نمونه‌هایی رخ داده باشند [هادیان، ۱۳۷۷: ۴۸۴]. البته نظریه‌های قبلی نیز به عوامل خارجی توجه کرده بودند، زیرا توجه به روند نوسازی نوعی توجه به عوامل خارجی است. اما نظر اسکاچپول این است که این نظریه‌ها به اندازه کافی بر اثری که این فرآیند روی دولت می‌گذارند، توجه نکرده‌اند. (۵) اسکاچپول را نمی‌توان مبدع و نوآور دانست ولی وی توانست همهٔ عناصری را که نظریه‌های قبلی بر آنها تأکید داشتند، در یک نظریه گرد هم آورد. (۶) در تعریف اسکاچپول تمایزی بین شرایط انقلابی، وقوع انقلاب، فرآیندهای انقلابی و پیامدهای انقلاب وجود ندارد. تعریف او از یکسو

معطوف به پیامدهای انقلاب است چرا که چگونگی شکل‌گیری دولت انقلابی در تعریف او لحاظ شده است و از سوی دیگر معطوف به وقوع انقلاب است، چرا که چگونگی و نوع سقوط رژیم مستقر در تعریفش موجود است [هادیان: ۵؛ ۷]. اسکاچپول انقلاب اجتماعی را به مثابه دگرگونی‌های اساسی و سریع دولت و ساختار اجتماعی تعریف می‌کند. اصطلاحاتی نظیر اساسی و سریع مبهم هستند و اندازه‌گیری آنها سخت است [هادیان: ۱۶؛ ۸]. نظریه‌پردازان ساختارگرا نمی‌توانند هر تحولی را انقلاب بدانند مگر هنگامی که چندین دهه و نسل بگذرد تا مشخص شود که آیا این حوادث و رویدادها به دموکراسی، نوسازی، تجدید سازمان طبقات و شیوه جدیدی از تولید منجر می‌شوند یا خیر [هادیان: ۱۷؛ ۹]. اسکاچپول در تبیین و توصیف فرآیندهایی که بین "پیش شرطها" و "پیامدها" داخل می‌شوند (عواملی نظیر ایدئولوژی، رهبری و غیره) و میان آنها ارتباط برقرار می‌کنند، ناکام است [هادیان: ۱۷؛ ۱۰]. اسکاچپول به عامل جنگ در آسیب‌پذیر ساختن و از توان انداختن دولت اشاره می‌کند، اما همان‌طور که گلدستون می‌گوید گرچه برخی از جنگها به انقلاب منجر شده‌اند ولی عموماً رابطه بین جنگها و بی‌ثباتی ضعیف بوده است [هادیان: ۱۸؛ ۱۱]. اسکاچپول در نظریه خود به عوامل ژئوپلیتیک و اکولوژیک توجه کافی نشان نداده است. موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی، جمعیت و تراکم و پراکندگی آن، آب و هوا و اقلیم، در پیدایش و شکست انقلابها نقش مهمی داشته‌اند [هادیان: ۱۸؛ ۱۲]. معلوم نیست ماهیت اصطلاح "امکانات تاریخی جهانی" که اسکاچپول آن را به کار می‌برد، چیست. اسکاچپول می‌گوید علت این امر که در فرانسه نظام سیاسی و حقوقی تغییر کرد ولی نظام اقتصادی تا مدت‌ها بدون تغییر باقی ماند آن است که "امکان تاریخی جهانی" صنعتی شدن پیش روی فرانسه نبوده است. البته اسکاچپول دلیل این امر را نمی‌گوید که چرا این امکان در اختیار فرانسه نبوده ولی در اختیار روسیه و چین بوده است. همچنین اسکاچپول در توضیح اینکه چرا دهقانان چینی تا دو دهه پس از سقوط سلسله منچو دست به شورش نزدند از اصطلاح مداخله نیروهای جهانی استفاده کرده و می‌گوید در اثر مداخلات این نیروها، حزب کمونیست چین وادار به اتخاذ استراتژی بسیج نظامی - سیاسی شد که این امر شورش دهقانان را تسهیل کرد. بنابراین به نظر می‌رسد اسکاچپول به دلیل کاستیهای مدل خود در پاسخ به

بعضی سؤالات است که از متغیر نظام بین‌المللی استفاده کرده است و نه به این دلیل که این متغیر را متغیری مستقل می‌دانسته است [Taylor 1984: 47].

اسکاچپول باید توضیح می‌داد که چرا در مقاطع خاص چنین نیروهایی در جریان‌ات انقلابی مداخله می‌نمایند. (۱۳) به نظر می‌رسد اسکاچپول معتقد است با عوامل غیرساختاری نمی‌توان انقلابها را توضیح داد اما اولاً، متغیرهای غیرساختاری هم در تبیین انقلابها اهمیت دارند و بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب از این متغیرها هم در نظریه‌شان استفاده کرده‌اند. ثانیاً، ارتباط میان متغیرهای ساختاری و نتایج انقلابی با وساطت عوامل غیرساختاری مقدور است. به عبارت دیگر، ساختارها چهارچوبه‌ها را مشخص می‌کنند اما رابطه میان ساختارها و نتایج حاصله (پیامدها) بستگی به مهارت بازیگران و جهت‌گیری آنان دارد. مثلاً در توضیح این امر که چرا مجارستان در سال ۱۹۵۶ شاهد شورش توده‌ای بوده ولی لهستان خیر، می‌توان گفت در این زمینه جهت‌گیریهای مردم مجارستان بسیار تعیین‌کننده بوده است [Taylor 1984: 48]. (۱۴) نکته دیگر این سؤال است که با توجه به اینکه اسکاچپول در تحلیل خود در مورد فرانسه، روی دادن تحولات سیاسی را قبل از تحولات اقتصادی پذیرفته آیا می‌توان نظریه اسکاچپول را در این قسمت در چهارچوبه مفروضات مارکس دانست.

## منابع

- اسکاچپول، تدا. (۱۳۷۶). *دولتها و انقلابهای اجتماعی*. ترجمه سید مجید رویین تن. تهران: سروش.
- فرهی، فریده. (زمستان ۱۳۷۷). «نظریه اسکاچپول و انقلاب اسلامی». *پژوهشنامه متین*.
- لیتل، دانیل. (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- مارش، دیوید و جری استوکر. (۱۳۷۸). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هادیان، ناصر. (زمستان ۱۳۷۷). «اهمیت دیدگاه اسکاچپول و ایدئولوژی و رهبری در انقلاب اسلامی ایران».

پژوهشنامهٔ متین.

- «مروری انتقادی بر نظریهٔ اسکاچپول». (چاپ نشده).

- Goldstone, Jack. A. (April 1980). "Theories of Revoution: The Third Generation". *World Politics*.
- O'Kane, Rosemary. H. T. (2000). "Revolution and Social Science: Movements in Method, theory and Practice". in Rosmary Okane. (ed.). *Revolution*, vol II. London & New York: Routledge.
- Skocpol, Theda. (1979). *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, Stan. (1984). *Social Science and Revolutions*. NewYork: St. Martin's Press.
- Zagorin, Perez. (2000). "Theoires of Revolution in Contemporary Historygraphy". in Rosemary H.T. O'Kane. (ed.). *Revolution*. London & NewYork: Routledge.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.